

دوآلیته، سکس و علی شریعتی

علی شریعتی در بسیاری از نوشته و سخنرانی‌هایش انسان را پدیده‌ای دو گانه معرفی می‌کند که از دو بخش کاملاً نامتجانس و متضاد ساخته شده است. در دیدگاه فلسفی شریعتی، بخشی از شخصیت انسان از لجن، گل بدبو و حماء مسنون ساخته شده است که بخش شیطانی، دنی، این دنیایی، حقیر، کثیف، لجن، حیوانی و دچار روزمرگی اوست. به نظر شریعتی همه‌ی رفتارهای انسانی مردان و زنانی که کششی به سوی شادی، لذت، خوشی، ساختن و استفاده از مواهب زندگی دارد، یکسره مذموم است و «انسانِ تمام» کسی است که هر چه بیشتر از لذت‌ها و خوشی‌های زندگی فاصله بگیرد و دور شود.

بخش دیگر شخصیت انسان به بیان شریعتی بخش الهی، علیایی، روحانی، خدایی و گریزان از لذت‌های طبیعی زندگی اوست. در این تعریف نیازهای طبیعی انسان‌ها مثلاً رابطه‌ی جنسی حتا شرعی، کثیف، پلید، فروکشنده، پائین آورنده و مبتذل ارزیابی می‌شود. بر پایه‌ی این دیدگاه اساساً شادی، شادخواری، لذت بردن از زندگی، همچنین سازندگی، کار و تلاش برای زندگی بهتر و مرفه‌تر نفی می‌شود و همگان به نوعی ریاضت عارفانه و زندگی گریزی و به تعبیر شریعتی «تکامل» دعوت می‌شوند. شریعتی می‌نویسد:

«رهبری امت (امام) متعهد نیست که هم‌چون رئیس جمهور امریکا یا مسئول برنامه‌ی شما و رادیو مطابق ذوق و پسند و سلیقه‌ی مشتری‌ها عمل کند، و تعهد ندارد که تنها خوشی و شادی و برخورداری به افراد جامعه‌اش ببخشد؛ بلکه می‌خواهد و متعهد است که جامعه را به سوی تکامل رهبری کند؛ حتا اگر این تکامل، به قیمت رنج افراد باشد.»⁵³

در دستگاه حکومتی‌ای که شریعتی تئوریزه کرده است، هیچ حق و حتا تضمینی برای برآورده شدن نیازها، تمایلات، خواست‌ها و رفاه شهروندان در نظر گرفته نمی‌شود. در چنین دستگاهی، امام، رهبر و حاکم در قدرت، نه تنها در خدمت مردم نیست، بلکه اساساً هدف و وظیفه‌اش این است که «حتا به قیمت رنج» شهروندان هم که شده، شهروندان را به سوی «تکامل» هدایت کند. در این تعریف هرگونه رفاه، شادی، زندگی سالم و طبیعی از مردم سلب می‌شود. این دیدگاه در کار ایجاد احساس گناه در ذهن شهروندان یا به بیان شریعتی «امت» است. رابطه‌ی طبیعی بین انسان‌ها، منفور و کثیف و لجن ارزیابی می‌شود؛ حتا رابطه‌ی طبیعی و انسانی زناشویی بین انسان‌ها پدیده‌ای شوم و مهوع است. به همین دلیل هم شهروندان پس از ارتکاب این جرم [!] که ناگزیر از آنند، مجبورند خودشان را بشویند و پاکیزه کنند، چرا که باید بلافاصله از این حالت حیوانی [!] و زمینی و این دنیایی خارج شوند. این گونه ایجاد احساس گناه در انسان‌ها و رابطه‌های طبیعی را بدین گونه مبتذل و پست جلوه دادن، که عموماً آبشخور مذهبی دارد، به نتایج جالبی راه می‌برد. ویلهم رایش در کتاب «روانشناسی توده‌ای فاشیسم» اشاره‌ای خواندنی به این گونه تعریف از انسان و

آموزش و تربیت دارد:

«برای کسانی که از لحاظ میل جنسی ارضاء نمی‌شوند و دچار پرخاشگری و احساس حقارت هستند، این معضلات در دراز مدت تنها وقتی قابل تحمل می‌شود که خشم فروخورده، به خارج هدایت شده و علت حقارت شخص به دیگران منتقل و نسبت داده شود. نتیجه‌ی این عمل [محرومیت جنسی و احساس گناه و حقارت در این رابطه] در نهایت ظهور شخصیت‌های مطیعی است که هویت خود را با مرد بزرگ [یا رهبر و امام از دیدگاه شریعتی و مجاهدین و دیگر جریان‌های شبان/رمگی] تطابق می‌دهند، تا خود را بزرگ احساس کنند و عقده‌ی [سرکوب شده و لجن مالی شده‌ی] خود را بر سر مقصرین مشخصی (اقلیت‌های اجتماعی و دشمنان خارجی) [و به ویژه زنان] خالی کنند.»⁵⁴

این دیدگاه را من چه در زندگی شخصی‌ام، با همان عیال مربوطه‌ی اولی، چه در سازمان مجاهدین و چه در زندگی در ایران پس از سال 1357 تجربه کرده‌ام. عیال مربوطه اصرار عجیبی داشت که روسری سرم کنم. نماز بخوانم، با مردان حرف نزنم، نخندم، با کسی شوخی نکنم، تلفنی با کسی گپ نزنم. پشت سرم را در خیابان نگاه نکنم و...

من اساساً یادم نمی‌آید در روضه‌ای یا سفره‌ای شرکت کرده باشم. تنها یک بار به سفره‌ای رفتم. آن‌هم نه این که دعوت شده باشم. زن دائی آلامد و زیبایی داشتم [البته حالا دیگر باید پیر شده باشد!] که در مراسم ازدواج من با لباس دکلمه و پشت باز شرکت کرده بود. این زن دائی نازنین سفره‌ای انداخته بود. من که گاه ظهرها سر راهم سری به خانه‌ی آن‌ها می‌زدم، روزی با این مراسم مواجه شدم. آن روز در خانه‌ی آن‌ها سفره‌ای برقرار بود. ظهر بود. من که با بلوز و شلوار و کفش سبکی رفت و آمد می‌کردم، اصلاً به تیپ خانم‌هایی که به این سفره دعوت شده بودند، نمی‌خوردم. به تیپ زن دائی‌ام هم نمی‌خوردم. لباس‌های شیک و گرانیقیمت این خانم‌ها و آن جوانک ژینگولوی آخوندی را که درست مثل یوسف گمگشته وسط انداخته بودند و آن بیچاره - به تعبیر آن زمان من - وسط این همه خانم آلامد گیر کرده بود و به سوالات ایشان در رابطه با حیض و نفاس پاسخ می‌داد؛ انگار زن‌ها عمداً می‌خواستند جوانک را تحریک کنند. سوال‌های زننده‌ای از او می‌کردند. او هم سرخ می‌شد و جواب می‌گفت. خانم‌ها مدتی هم زیر چادرهای گلدار و رنگارنگشان آبغوره گرفتند. و بعد هم بخور بخورشان شروع شد. من در این میهمانی درست حال پرنده‌ای را داشتم که از کراهی دیگر به سر این سفره پرتاب شده است. بدون هیچ پوشش اسلامی‌ای به این تئاتر نگاه می‌کردم. سوادم آنقدر نبود که برای احساسی که داشتم، مبنای تئوریک بتراشم، اما اصلاً از این جلسه خوشم نیامد. این اولین و آخرین سفره‌ای بود که در آن شرکت کردم. حتا جرات نکردم داستانش را برای پدرم تعریف کنم. احساس گناه می‌کردم. به جایی رفته بودم که تا آن زمان از شرکت در آن منع شده بودم. پدرم اصلاً به این تیپ زن‌ها و آن تیپ آخوندها اعتمادی نداشت.

از وقتی مجبور شدم برای جلوگیری از "تحریک مردان" و با فشارهای قلدر مآبان‌های عیال مربوطه‌ی "روشنفکر دینی" ام لچک به سرم بیچم، پدرم با من درافتاد. می‌گفت دختر دانشجویش مثل کلفت‌ها لباس می‌پوشد. او هیچگاه حاضر نشد حتی یکبار با من در خیابان راه برود. از من شرمش می‌شد؛ هم از قیافه‌ام و هم از لباس پوشیدنم.

عیال مربوطه ملغمه‌ی عجیب و غریبی از سنت و مدرنیته بود که در صدش گاه بالا و گاه پائین می‌رفت؛ البته فقط در رابطه با خودش! ولی به هر صورت فرآورده و محصول همان جامعه‌ی مذهب زده‌ی ما بود. این مرد تاثیر خیلی بدی در زندگی‌ام گذاشت. این عیال آن دوران پس از جدایی از من، یک زن پستی از ایران تحویل گرفت، دو تا بچه هم در دامنش گذاشت، تا بانو به حیطة‌ی روشنفکری مذهبی‌اش [!] سرکی نکشد. شنیده‌ام گاه نصیحتش می‌کند رانندگی یاد بگیرد، روزنامه بخواند و چیزهای بی‌خاصیتی از این سنخ. و این بانو، روزنامه را فقط برای پیشگویی وضع هوا می‌خواند تا ببیند چه لباسی به بچه‌هاش بپوشاند. یک زن بی‌دردسر، نماز خوان، سفره‌ی ابوالفضل پهن کن، و البته در اروپا "بی‌حجاب"! با این همه نمونه‌ی یک همسر به تمام معنا خانه‌دار [!] اصلا کاری به حیطة‌ی کارهای مردانه‌ی مثل سیاست و بحث و فحص و روشنفکری دینی و این قبیل چیزها ندارد. حوصله‌اش را ندارد. عقلش هم نمی‌رسد. درست همانی است که خیلی از مردان ایرانی آرزویش را دارند. یک آشپزخانه‌ی پر از چربی، یک رختخواب گرم و نرم و یک دامن پر از بچه... بدون تلاشی برای سرکشی یا حتی کنجکاوی این که در بیرون این دایره‌ی بسته هم دنیای دیگری در جریان است. و چه زن خوبی. زندگی‌شان - با تمام تضادهایش - هیچ گاه از هم نخواهد پاشید. تجربه‌ی زندگی با یک زن تحصیلکرده، مدعی و کتاب خوان برای هفت پشت این گونه مردها کافی است، تا دیگر نخواهند زنی از این سنخ را "پرو" کنند و چند بچه را - احتمالا - بی‌پدر!!

به قول علی فردوسی: «هیچ کجا این نبرد از نبرد بر سر تن زن، بر سر جسمانیت زنانه سهمگین تر نیست... زنان، تن و جنسانیت [سکسوآلیته‌ی] آنان، خود صحنه‌ی سهمگین‌ترین نبردهاست؛ نبردی که در آن زنان، خود هم نیروهای متخاصم‌اند و هم آنچه نبرد بر سر آن است.»⁵⁵

در دیدگاه علی شریعتی، درست همانجایی که انسان نصف شده و در دو وجه متناقض و متضاد با هم تعریف می‌شود، این نبرد خونین بر سر سکسوآلیته‌ی زن در می‌گیرد. نبرد سهمگینی که نه تنها در دیدگاه این روشنفکر دینی، بلکه در دیدگاه تقریبا تمام روشنفکران ایرانی پایگیر و جایگیر شده و رسوب کرده است. این دیدگاه، خود ناشی از نگرش ویژه و خطرناک ادیان سامی و به ویژه اسلام به سکسوآلیته‌ی زنان است. البته در مکاتب و مذاهب قدیمی‌تر هم این نبرد سهمگین بر سر جنسانیت زن در جریان بوده است، اما جنگ بین اسلام و آزادی، بین اسلام و حقوق برابر همه‌ی انسان‌ها تا همین امروز هم جریان دارد. به طرز سهمگین و خونینی هم جریان دارد.

به عنوان نمونه اولین سری ایرانیانی که به غرب آمدند، چه آنانی که در شیفتگی نسبت به غرب، همه‌ی زیبایی‌ها و نیکویی‌ها را ناشی از تمدن غرب به حساب آوردند، و چه آنانی که با انعکاس تصویر غرب بر شرق مسلمان

و بیمار، پایه‌های حکومت، صدارت و قدرتشان را لرزان و سست ارزیابی کردند، همه و همه از پیکر زنان در غرب، نوع پوشش ایشان و آزادی‌های ایشان تصویرهای عجیب و غریبی پرداختند.

محمد توکلی طرقي استاد تاريخ شناسی و تاريخ خاورميانه در ايالت ايلي جونز ايالات متحده پژوهشی دارد به نام “نگرش شهوت بار ايرانيان به زنان فرنگ” که چند سال پيش در مجله‌ی مهرگان به چاپ رسیده است. توکلی اولين مسافران ايراني غرب را در دو سده‌ی اخير در دو گروه متفاوت “فرنگ ستايان” و “فرنگ ستيزان” دسته بندي کرده و در اين ميان نگاه ویژه و شهوت بار اين مسافران به زنان غربي را اين گونه زير ذره بين گذاشته است: «دو سده‌ای است که ايرانيان نگران فرنگ بوده‌اند. اين دل نگرانی از نخستين نگرش به زنان آغاز و تا کنون [نيز] ادامه دارد. در اين رويارویی مسافران و محاضران به جستجوی شباهت‌ها و تفاوت‌های خويش و دگر فرنگی پرداخته و با تقليد و تمسخر فرنگان، دوره‌ی جديدي از تاريخ ايران را پی ريختند. هر دو رويه‌ی تقليد و تمسخر فرنگ، به بازنگری و بازپردازی خويشتن و خويشينيان انجاميد و فرهنگ و هويت ايراني را از مداری مستعربانه به مداری مستفرنگانه گسيل داد. اين دگرگونی آغاز دوره‌ی تجدد و پيدایش دو روش متقابل همسازی و دگرسازی خويش در رويارویی با فرنگ بود.»⁵⁶

به نظر توکلی «فرنگ ستايی و فرنگ ستيزی، دو جلوه‌ی گوناگون بازنگری مستفرنگانه‌ی دوره‌ی تجدد به فرهنگ خودی است. در برخورد با فرنگيان، فرنگ ستايان و فرنگ ستيزان - هر دو - زنان فرنگ را بی پرده دیدند و در اين نگرش، پرده و حجاب، نقشی مرکزی در خيال و گویش سياسی ايران يافت. فرنگ ستايان “کشف حجاب” - همچون زنان فرنگ - را زمينه‌ی ترقی، کمال، استقلال و آزادی ايران پنداشتند. فرنگ ستيزان “بی حجابی زنان همچون فرنگان را بی پردگی، بی عفتی، بی عصمتی، بی ناموسی و آغازهی نسخ دين و آئين و “آزادی و بی بند و باری” انگاشتند. پيشاهنگان هر دو روش همساز و دگرساز با روايت آزادی زنان فرنگ به بازانديشی مفاهيم خويش و دگر، اندرون و بیرون، نرينگی و مادينگی، زنانگی و مردانگی و ايران و اسلام پرداختند. در هر دو سياق “مساله‌ی حجاب” زائیده‌ی نگرش مستفرنگانه، آزمند و شهوتبار [مسافران مرد مسلمان] به زنان فرنگ بود.»⁵⁷

اين پژوهش با بررسی جانداري در متن اولين سفرنامه‌های ايرانيان به فرنگ که توکلی آن‌ها را “غنی‌ترين منابع شناسایی چگونگی رويارویی [ايرانيان] با فرنگ و فرنگان” می شناسد، ادامه می يابد:

«در اين گزارش‌ها پیکر زن فرنگ گستره‌ی خيالپردازی بيندگانی شد که حضور زنان بی حجاب در محيطی همگانی را عجيب و شگفت آور می دانستند... سياحان چگونگی برخورد زن و مرد فرنگی در فضای همگانی را چشمگیر یافته و به تفصيل به شرح و گزارش آن پرداختند. در اين گزارش‌ها توجه خاصی به همگامی و هم‌سخنی زنان و مردان در باغستان‌ها و گلستان‌های عمومي داشتند.»⁵⁸

ناگفته پيدا است برای مسلمانانی که زنان را تنها در زير پیچه و چادر و چاقچور و در اندرونی‌ها، با عنوان‌هایی

از سنخ ضعیفه و مستوره و منزل و کلفت و والدهی آقا مصطفی و بی ادبی و ادبیاتی از این دست می‌شناختند و ایشان را تنها حیواناتی برای رفع نیازهای جنسی و خدماتی خود ارزیابی می‌کردند، چنین پدیده‌ای چقدر دور از ذهن و ناباورانه بود. دیدن زنان آزادی که آن گونه که می‌خواهند لباس می‌پوشند، با هر که می‌خواهند نشست و برخاست می‌کنند، و با هر که می‌پسندند به شادی و شادمانی می‌پردازند؛ بخصوص در ملاء عام و مکان‌های عمومی تا چه اندازه حیرت‌انگیز و گیج‌کننده بود. به این دلیل بسیار ساده که «در وطن مسافران، هم‌آیزی زن و مرد در محیطی همگانی، آن هم بدون حایلی چون حجاب امکان‌ناپذیر بود. در عرف اجتماعی، زن، تنها در صورت محرم بودن به مردی آن هم در حریم اندرون، جایز به «رفع نقاب و کشف حجاب» می‌بود. آمیزش زن بی‌حجاب در «بیرون» با مردی نامحرم نشان «بدکاره» بودن زن، رواج بی‌بند و باری و عامل فروپاشی نظام اخلاقی حاکم پنداشته می‌شد.»⁵⁸

تفاسیری که این سیاحان از زنان فرنگ و مناسبات ایشان با مردان داشتند به تعبیر توکلی همان بهشت گمشده و آرزو شده‌ای بود که این مردان مسلمان - نسل اندر نسل - در شیرینی و شادی دست یافتن به آن، رویاها دیده و آرزوها پرورده بودند. در مغز گنجشگی این مردان نمی‌گنجید که بهشت موعودشان با زنان زیبا و ترگل و ورگلش، در این جهان و روی همین زمین خاکی هم قابل دسترسی باشد. و حالا در غرب می‌دیدند همان بهشتی را که دست کم 1400 سال بود در آرزو و حسرتش خواب‌ها می‌دیدند و برای دست یافتن به آن به هر امام‌زاده‌ای در هر ده کوره‌ای دخیل‌ها می‌بستند؛ اما این بهشت فقط متعلق به مردانی نبود که در زیر سایه‌ی درختان خوش سایه‌اش، لشکر زنانی را در سمت معشوقگان خویش به بازی با ریش مومنانه‌شان وادار کنند؛ بلکه «بهشتی» بود برابر برای همه‌ی انسان‌ها فارغ از جنسیت و باور و دیگر تفرقه‌چینی‌های نامربوط و کم‌دی در دیدگاه دین این جماعات.

«رضا قلی میرزا قاجار که همراه برادرانش تیمور میرزا و نجف قلی میرزا در سال 1836 به انگلستان سفر کرد» غرب را «باغی چون بهشت آراسته» که در آنجا «آتش بازی‌ها و چراغان‌ها» بوده و «دختران ماه سیمای حور لقا» گرد آمده بودند، تصویر کرد.

توکلی پس از چند صفحه گزارش از برخی سفرنامه‌های ایرانیان و خیالات و تصورات ایشان در باره‌ی زنان فرنگ و مناسبات اجتماعی ایشان، این بار از زوایه‌ی دیگری این سفرنامه‌ها را به تصویر می‌کشد که بسیار خواندنی است. البته «با گسترش رفت و آمد به فرنگ در قرن نوزدهم، چهره‌ی پسندیده‌ی زنان فرنگ به تدریج به فاحشگان و عفریتانی بی‌عصمت و شهوت پرست تبدیل شد... این تصویر شهوت‌انگیز زن فرنگ همچون مترسکی برای هراساندن ایرانیان به کار گرفته شد. سازندگان و پرداختگران این نقش به شکلی شهوت‌انگیز به مبارزه با زنان شهوتران فرنگ پرداختند. در این قبیل نوشته‌ها زنان فرنگ بی‌عفت و بی‌عصمت و هرزه جلوه یافتند... به علت نقش شهوت‌انگیزی که از فرنگ ساخته شده بود، مسافرت زنان به فرنگ قبیح و ناپسندیده انگاشته می‌شد و این نگرش همچنان باقی است.»⁵⁹

و این بزنگاه درست همان بزنگاهی است که گروهی کور فاجعه‌ی تاریخی 11 سپتامبر 2001 است و کسی جرات نمی‌کند از آن سخنی به میان آورد. اگر بپذیریم که ایران دو سده‌ی پیشین، تفاوت چندانی با کشورهای عربی از سنخ عراق و عربستان و مصر و الجزایر و مراکش و... نداشته است، می‌توانیم در شرایط برابر و با زمینه‌ی مذهبی و دینی همانند، در ادبیات سیاسی اعراب هم به چنین حیرت‌نامه‌ها و فرنگ‌ستایی‌ها و فرنگ‌ستیزی‌هایی برخورد کنیم. واقعیت این است که در همه‌ی این کشورهای مسلمان، زنان نقشی کلیدی در عملکردهای اسلامیست‌ها و جریان‌های اسلامی ایفا کرده‌اند. مردان مسلمانی که گاه حتا مدعی گرایش به تمدن و مدنیت‌اند و دموکراسی را دست‌آورد ارزنده‌ی دوران رنسانس می‌شناسند، در شرق مسلمان ما، آنگاه که پای زنان به میان می‌آید، یک سره هیئت اسلامیست‌ها را به خود می‌گیرند و برای زنان همان وظایفی را قائل می‌شوند که در تاریخ ادیان سامی - به ویژه اسلام و یهودیت - برای زنان مقرر شده است.

نگاه این مردان به زن و جایگاه زنان در اجتماع، تحت عنوان عصمت و عفت و حجب و حیا و نگرانی‌هاشان برای "حفاظت" از "ناموس" ایشان که ترجمه‌ی تحت‌اللفظی سلطه‌ی خود ایشان است، تئوری‌هایی را از چپ‌های دیدگاهشان بیرون می‌کشد که نمود بیرونی‌اش، زندانی کردن زنان در حجاب اجباری و بیگاری کشیدن از زنان، تحت عنوان وظایف زنان در هیئت مادر و همسر و دختر، همچنین دایره‌ای برای کنترل جنسی ایشان است که هر توجیهی داشته باشد، با معیارهای شناخته شده‌ی حقوق برابر تمام انسان‌ها در قوانین جامعه‌های متمدن، زاویه‌ای 180 درجه دارد. نگاهی به وضعیت زنان در هزاره‌ی سوم در کشورهای نظیر عربستان سعودی، قطر و خیلی دیگر از این کشورهای عربی مسلمان، این تصویر را تکمیل تر می‌کند.

اهمیتی که این مسلمانان به در پرده نگه داشتن زنان می‌دهند، در یک تصویر، هراس این مسلمانان از حضور زنان در جامعه و مطالبه‌ی حق و حقوقشان است. اگر زنان در خانه‌ها و در اندرونی‌ها محبوس بمانند و نتوانند حق حضور در متن عملکردهای اجتماعی/سیاسی/فرهنگی/علمی را داشته باشند، آن‌گاه جامعه‌ای خواهیم داشت تحت سلطه‌ی صد در صد مردان، و تنها این مومنان هستند که به کارهای مردانه‌ی اجتماعی‌شان می‌پردازند و همین مومنان در خانه‌هاشان نیز زن یا زنانی را در کنار دارند که غبار خستگی را از چهره‌ی سلطه‌گرانه و قدرتمدارانه‌شان برمی‌گیرند، تر و خشکشان می‌کنند، بچه‌هاشان را می‌پایند، به مسائل مردانه و جنسی‌شان سر و سامان می‌دهند و خلاصه در تقسیم کاری این گونه، هم زنان از حضور در جامعه محروم می‌شوند و هم مردان مسلمان می‌توانند نگرانی عظیمشان را که همانا امکان انتخاب رابطه‌های جنسی و شغلی و فعالیت‌های اجتماعی زنان است، درز بگیرند و حیطه‌ی انتخاب را نیز به دایره‌ای "سکسیستی" و البته کاملاً مردانه محدود کنند.

منابع:

- 53- امت و امامت، علی شریعتی، مجموعه آثار شماره‌ی 26، صص 402 تا 403
- 54- نقل از کتاب رد پای سنت‌های مذهبی در تعلیم و تربیت و رفتار جنسی در ایران، دکتر اکبر محمودی، ص 73
- 55- هوس خام، حدیث انقلاب در بامداد خمار، علی فردوسی، ایران نامه، سال شانزدهم، شماره‌ی 4 پائیز 1377
- 56- مهرگان، شماره‌های 3 و 4، پائیز و زمستان 1375، ص 124
- 58- همانجا
- 58- همانجا
- 59- همانجا

* - این کار بخشی است از کتاب نادره افشاری با زیر عنوان "رنسانس وارونه - بحران روشنفکری در ایران"

- 53- امت و امامت، علی شریعتی، مجموعه آثار شماره‌ی 26، صص 402 تا 403
- 54- نقل از کتاب رد پای سنت‌های مذهبی در تعلیم و تربیت و رفتار جنسی در ایران، دکتر اکبر محمودی، ص 73
- 55- هوس خام، حدیث انقلاب در بامداد خمار، علی فردوسی، ایران نامه، سال شانزدهم، شماره‌ی 4 پائیز 1377
- 56- مهرگان، شماره‌های 3 و 4، پائیز و زمستان 1375، ص 124
- 57 و 58 و 59 - همانجا

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>